ماشاءا... رشیدی را هم نمی‌گذاشت از سنگر خارج شود. دلیل هم داشت. معاون آقای رشیدی که نامش مسعودزکی‌زاده بود به شهادت رسیده بود. این دونفر با هم قرار گذاشته بودند که هر کسی زودتر شهید شد وارد بهشت نشود تا آن دوست دیگر هم به شهادت برسد. آقای رشیدی شب قبلش خواب آقای زکی‌زاده را دیده بود که به او گفته بود: من منتظر شما هستم، پس چرا نمی‌آیی؟ رشیدی این خواب را برای حاج‌قاسم تعریف کرده بود. حاجی هم نمی‌گذاشت رشیدی از کنارش تکان بخورد. تا این‌که آن‌قدر عراق در کربلای ۵ فشار را زیاد کرد که حاجی مجبور شد ماشاءا... را به گردان بفرستد که بعد از چند روز خبر شهادت او را هم به حاج‌قاسم می‌رسانند.

*** ابتکار خاصی از سردار سلیمانی در عملیات کربلای ۵ به یاد دارید؟**

حاج‌قاسم یکی از فرمانده لشکرهایی بود که خودش را به آب و آتش می‌زد. هیچ‌وقت نمی‌گفت فلان کار مأموریت این لشکر یا مأموریت آن لشکر است، هرکاری می‌توانست انجام می‌داد و گره‌ها را باز می‌کرد. مثلا در کربلای ۵، فکر می‌کنید چرا ما نهر جاسم رفتیم؟ اصلا آنجا مأموریت ما نبود ولی وقتی لشکر کناری ما موفق نشد، ناچار شدیم در آن منطقه هم وارد عمل شویم. یا مثلا کانال زوجی را وقتی منفجر کردیم، از روبه‌رو هم مورد حمله دشمن قرار گرفتیم. درست است که جناح ما باید این طرف باشد اما جلو رفتیم و ۱۵روز با سخت‌ترین دفاع ایستادگی کردیم. باید از روی کانال رد می‌شدیم تا لب ساحل تانک‌های عراقی را می‌زدیم. هیچ نفربری نمی‌توانست رد شود، منتها حاج‌قاسم با هر وسیله‌ای شبانه مهمات می‌رساند. مجروح‌ها را جمع می‌کرد و بعد خودش هم با موتور به منطقه می‌آمد.

*** بعد از اتمام جنگ تحمیلی، ناامنی‌هایی در جنوب شرق کشوررخ می‌دهد. لطفا درمورد این اتفاقات و نقش حاج‌قاسم درخنثی‌سازی آن برای‌مان بفرمایید.**

بعد از جنگ و زمانی که لشکر ثارا... به کرمان برگشته بود، یک روز حاج‌قاسم ما را صدا کرد برای جلسه‌ای با حضور آقای محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه). در آن جلسه ایشان پیغامی از طرف مقام معظم رهبری داشت که فرموده بودند: «لشکر ثارا... کرمان باشد و منطقه جنوب شرق کشور ناامن باشد؟ من قبول نمی‌کنم. این مسأله را زودتر باید حلش بکنند.» حالا اوضاع چی بود؟ منطقه جنوب شرق کلا از دست رفته بود. از کرمان تا زاهدان حدود ۵۱۷ کیلومتر است، تا میرجاوه و از آنجا زابل و چابهار تا ایرانشهر؛ جنوب استان خراسان، شمال استان هرمزگان، جنوب استاد یزد و... همه این مناطق کاملا ناامن شده بود و ساعت ۸ شب ماشینی از کرمان با اطمینان نمی‌توانست خارج بشود. اشرار در منطقه مستقر بودند و از ترانزیت مواد مخدر تا قتل، غارت و آدم‌ربایی، همه کار می‌کردند. حاج‌قاسم که فرمانده لشکر ثارا... بود و هم فرماندهی قرارگاه قدس در شرق کشور را به‌عهده داشت، ماموریت پیدا کرد تا منطقه را امن کند. در ابتدا حاجی با تعدادی از فرماندهان به زاهدان رفتند. البته با اسکورت نیروهای نظامی این مسیر را طی کردیم. این سفر حدود دو هفته طول کشید و تمامی مناطق را حاجی رصد کرد. حاج‌قاسم از زمان جنگ یک خصوصیت داشت، تا منطقه را عین کف دستش نمی‌شناخت در آنجا عمل نمی‌کرد.

*** این شناسایی از مناطق چقدر طول کشید؟ آیا حاج‌قاسم هم خودشان شرکت داشتند؟**

این شناسایی‌ها حدود شش ماه طول کشید و در اکثر این شناسایی‌ها حضور داشت. کم‌کم طرح‌های عملیاتی آماده شد. یادم هست در یکی از این سفرها با حاج‌قاسم به بیرجند رسیدیم و مجبور شدیم شب در پاسگاه بمانیم. بیشتر از ۲۰ نفر بودیم. داخل آسایشگاه سربازها شدیم و یک گوشه آن تخت بود. من خیلی خسته شده بودم و رفتم روی تخت که تنها یک پتو روی آن بود، دراز کشیدم. از خستگی هیچ‌کس به فکر غذا، چای و... نبود. یک لامپ ضعیفی هم در اتاق روشن بود. حاج‌قاسم هم برخلاف تصور ما که فکر می‌کردیم به اتاق فرماندهی پاسگاه برود، داخل آسایشگاه شد. من از روی تخت بلند شدم و به حاجی بفرما زدم تا ایشان روی تخت دراز بکشند. حاج‌قاسم نپذیرفت. هر چه اصرار کردم ایشان قبول نکرد. من گفتم: «غلط بکنیم فرمانده لشکر روی زمین بخوابد و ما روی تخت بخوابیم». حاجی گفت: «بهت می‌گم برو بخواب، مگر من فرمانده تو نیستم.» گفتم: بله. گفت: «پس باید از فرمانم اطاعت کنی.» من روی تخت خوابیدم و حاجی هم روی زمین دراز کشید.

*** مهم‌ترین عملیاتی که در شرق کشور انجام شد را به یاد دارید؟**

آزادی ۸۰ نفر از سربازان نیروی انتظامی بود که توسط اشرار به گروگان گرفته شده بودند. این سربازها در زابل آموزش می‌دیدند و با دو اتوبوس در حال حرکت به سمت زاهدان بودند. وقتی اینها دشتک را رد می‌کنند در ارتفاعات پاسگاه کوله سنگی، ۷۰ نفر از نیروهای حمید نهتانی و نورمحمد نارویی کمین می‌زنند و ساعت ۳ بعدازظهر این سربازها را گروگان می‌گیرند. آن روزها من در بم بودم و حاج‌قاسم در کرمان حضور داشت. هر دو به همراه نیروهای‌مان به سمت پاسگاه کوله سنگی حرکت کردیم. صبح روز بعد به زاهدان رسیدیم و کار جست‌وجو به فرماندهی حاج‌قاسم آغاز شد. این کار تا مرز پاکستان و افغانستان ادامه داشت و حاج‌قاسم با هلی‌کوپتر به گشت‌زنی ادامه داد. روز دوم یکی از سربازها که گروگان گرفته شده بود را پیدا کردند. این سرباز توانسته بود از دست اشرار فرار کند. وقتی با او صحبت کردیم، فهمیدیم گروگان‌ها را به روستای رباط افغانستان منتقل کرده‌اند. موضوع را به حاج‌قاسم گزارش دادیم. حاجی دستور داد به همراه تیپ سلمان داخل خاک افغانستان شویم و روستا را محاصره کنیم. غروب اینها از پشت سر به ما حمله کردند اما با مقاومتی که توانستیم

داده‌نما

۲۷

فرمانده لشکر

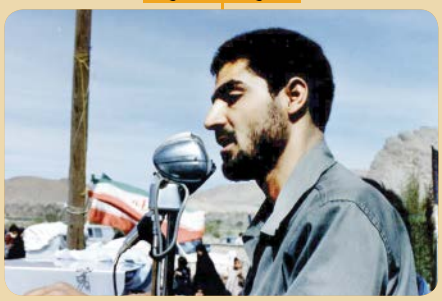

حکم فرمانده لشکری به تاریخ ۶۱/۹/۲۱

۲۸

موتورسواران فاطر

ابتکار ایجاد گروه رزمندگان شهادت طلب موتورسوار تحت عنوان فاطر در عملیات والفجر مقدماتی

۲۹

سال‌های ۶۱ تا ۶۳

حضور در عملیات والفجر یک والفجر ۳ و والفجر ۴ خیبر و بدر